

سبز باشید

۲۴ ژوئیه ۲۰۰۹



سرکوبگران سبز!

برای بسیاری از ایرانیان این امر امروز از اهمیت فراوان برخوردار شده که روند حرکت سیاسی و اجتماعی، پس از مضحکه «انتخابات» جمکرانی به کجا خواهد کشید؟ در عمل این سئوالی است که ذهن و روح بسیاری از ایرانیان را امروز اشباع کرده، بدون آنکه در افق سیاست کشور جوابی دیده شود. در همین مختصر، و در حد خود سعی خواهیم کرد برای این پرسش ویژه «پاسخی» بیابیم، هر چند هنوز بحث در باره انعکاس انتخابات را «زودهنگام» می‌دانیم و نتیجتاً پاسخ ما نیز ناپخته خواهد بود.

مسئله‌ای که تحت عنوان «انتخابات» در برابر ملت ایران قرار گرفت، متأسفانه از ابعادی برخوردار است که هنوز «ناگفته» باقی مانده! گروه‌های سیاسی، حتی برخی محافل داخلی که در بساط «انتخاباتی» شرکت بسیار فعال نیز داشتند یا این «بعاد» را اصولاً نمی‌شناسند، و یا شکافتن آن‌ها را در چارچوب «روابط عمومی» خود مصلحت نمی‌بینند! به همین دلیل

است که ایرانیان، حداقل آن‌ها که از دور دستی بر آتش تحولات سیاسی دارند، هر چه به این در و آن در بزنند، جوابی بر «چراهای» این بحران‌سازی عمدی نخواهند یافت.

مهم‌ترین سئوالی که در این میان مطرح می‌شود، و عقل سلیم ایجاب می‌کند که برای آن جوابی پیدا کنیم، این است که چرا و به چه دلیل محافلی از درون حاکمیت، محافلی که طی سه دهه هم‌سفره‌های تاراجگران و هم‌کاران سرکوبگران ملت ایران بوده‌اند، به یک‌باره از خانه‌های مصادره‌ای و «امن» بیرون زده، در خیابان‌ها به فریاد کشیدن بر علیه علی‌خامنه‌ای و احمدی‌نژاد مشغول می‌شوند؟ و به چه دلیل گروهی از افراد وابسته به طبقه متوسط شهری با اینان همراه شده، مطالباتی را مطرح می‌کنند که «جنبش» ایجاد شده به هیچ عنوان به دنبالش نیست؟ این «اتحاد» عجیب و غیرقابل توصیف نخست می‌باید در ابعاد سیاسی و اجتماعی شکافته شود تا شاید بتوانیم گوشه‌هایی از بحرانی را ملاحظه کنیم که به احتمال زیاد در شرف تکوین است.

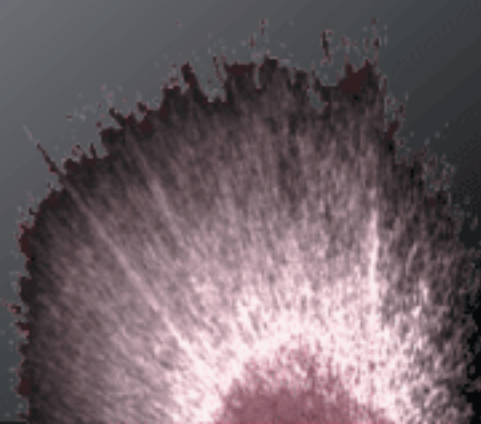
در مطالب پیشین در این مورد توضیحاتی آورده‌ایم، مسلماً بررسی یک بحران اجتماعی گسترده در یک مطلب چند صفحه‌ای امکانپذیر نیست، ولی با توجه به آنچه تا به حال گفته شده می‌توان اذعان داشت که حکومت اسلامی در صدد است تا به هر طریق ممکن پایه‌های اجتماعی و سیاسی خود را در همگامی با تغییرات در سیاست‌های «مادر» متحول کرده، خود را از بن‌بستی خارج کند که طی سه دهه پیروی بی‌قید و شرط ملاجماعت از سیاست‌های طالبان‌پروری سازمان ناتو کشور را در آن قرار داده. البته این مطلب را پیشتر تحت عنوان «بن‌بست عوام‌گرایی» تا حدودی شکافته‌ایم. ولی ابعاد آن به آنچه تا حال گفته شده مسلماً محدود نمی‌ماند.

پرواضح است که در صورت پیروی از چنین اهدافی، گروه‌های وابسته به این روند، خصوصاً زمانیکه «فروپاشی» حاکمیت مد نظر نیست، در صدد باشند تا نقش طبقات مرفه و نیمه‌مرفه شهری را به سرعت «برجسته» کنند. در کمال تأسف زمانیکه تحولات در بطن جامعه‌ای رخ می‌دهد که توسط شبکه‌های استعماری اداره می‌شود،

حرکت جنبش‌ها نیز «تحت نظارت» قرار خواهد داشت. به طور مثال، شاهدیم که در کشور ایران طی بیش از ۱۵ سال بحران‌سازی‌های حکومتی بر محور آنچه «اصلاحات» معرفی شده، این تحرکات به هیچ عنوان به توده‌ها و بینوایان شهری سرایت نکرد! در صورتیکه طی غائله ۲۲ بهمن ۵۷ به دلیل تکیه سازمان آتلانتیک شمالی بر فروپاشاندن حکومت شاه، تحرکات سیاسی سریعاً و طی چند هفته به طبقات فرودست اجتماعی و بینوایان، همان‌ها که نهایت امر می‌توانستند در فروپاشی «اهدافی» بیابند، سرایت کرده بود! و دقیقاً به دلیل همین ساختارهای پیش‌ساخته است که از آغاز بحران‌سازی «اصلاحات» و طی هیاهوی «جنبش سبز» ما این نوع تحرکات را ساخته و پرداخته استعمار و سیاست‌های جهانی معرفی کرده‌ایم، و به طور کلی هر گونه «اصالت» اجتماعی و فلسفی را در این تحولات منکر شده‌ایم.

البته این برخورد برای آنان که از نظر احساسی، خانوادگی و فردی با این «تحولات» در ارتباط مستقیم قرار گرفته‌اند بسیار خشک و شاید غیرقابل قبول بنماید، ولی از نظر ما اصل بر این است که جامعه را از سیاست‌های استعماری که به فروپاشی‌های ساختگی و تحولاتی «از پیش ابتر» منجر می‌شود آگاه کنیم؛ برای این «آگاهی» نیز همچون دیگر انواع آن بهائی باید متصور شد. از طرف دیگر شاهد بودیم که در راستای موضع‌گیری «طبقاتی» حکومت اسلامی طی دوران «پیش‌انتخابات»، شاخک‌های وزارت اطلاعات، خصوصاً بر شبکه اینترنت که امروز تبدیل به حبل‌المتین جوانان طبقه مرفه و متوسط شهری شده، به سرعت دست به «نطفه‌سازی‌های» اجتماعی و طبقاتی گسترده زدند. برای جوانانی که «نعمت» دیگر جوامع را بر روی شبکه اینترنت همه روزه از ورای فیلترشکن و پراکسی نظاره‌گرند، طبیعی است که تحمل شرایط یک حکومت قرون وسطایی بسیار ناخوشایند باشد. اینان به هر ترتیب ممکن تلاش خواهند داشت که از محدودیت‌های این حکومت «باباشمل مسلک» خود را خلاص کنند، و طی روزهایی که فعالیت‌های «پیش‌انتخاباتی» در جریان بود، این مفر توسط شاخک‌های وزارت اطلاعات به صورت عمدی در اختیار جوانان قرار گرفت.

اهداف حکومت اسلامی از دمیدن در بوق «انتخابات» بارها مورد بررسی‌های متفاوت قرار گرفته، این اهداف طی «انتخابات» اخیر حتی از طریق بلندگوهای تبلیغاتی جمکران به صراحت عنوان می‌شد: تأمین مشروعیت گسترده جهت حکومت! در نتیجه، طی بحران‌سازی «انتخابات» جامعه در عمل به محل تلاقی دو جریان قدرتمند حکومتی تبدیل شد. یک جریان صرفاً سعی در تأمین مشروعیت حکومت از طریق تشویق توده‌های مردم به شرکت گسترده در «انتخابات» داشت. و جریان دیگر به خیال خود در صدد تغییر بنیاد قدرت و تحول



«چپ‌نما» از شرکت در این نمایشات صورت دادند دلایل دیگری را پنهان می‌داشت.

این دلایل امروز یک به یک از پس پرده بیرون می‌افتد و به صراحت می‌بینیم آنان که برای صلح و آزادی ایرانیان در ظاهر «پستان به تنور می‌چسباندند»، چگونه دست در دست سیاست‌پیشگان غرب حامیان واقعی و پشت‌پرده سیاست «انسداد» ایالات متحد در خاورمیانه شده‌اند. تشریح و توضیح این سرفصل‌ها مسلماً نیازمند فرصتی به مراتب وسیع‌تر از یک وبلاگ است. با این وجود برکناری «رحیم‌مثنائی» از پست معاونت اول احمدی‌نژاد، که به دلیل فضا‌سازی‌های کیهان و برخی رسانه‌های اینترنتی حکومتی صورت گرفت، و به دنبال آن درگیری وسیع در بطن حکومت را به همراه آورد، درگیری‌ای که نهایت امر به اخراج وزرای ارشاد و اطلاعات از دولت انجامید، به صراحت نشان می‌دهد که آنچه «جنبش سبز» معرفی شده، به هیچ عنوان ارتباطی با ملت ایران ندارد.

از طرف دیگر «بازیگران» واقعی این «همه‌مه سبز» به هیچ عنوان عروسک‌های بی‌اراده‌ای همچون موسوی و کروبی نیستند. ریشه این به اصطلاح «جنبش سبز» را می‌باید در بطن حکومت اسلامی و در قلب شبکه‌ای جست که روز ۲۲ بهمن ۵۷ اهرم‌های سیاست‌گذاری در کشور را از اوپاش شاهنشاهی تحویل گرفت، و اینک سه دهه است تحت عناوین مختلف ملت ایران را در معابد سرمایه‌داری غرب همه روزه قربانی می‌کند. اینکه این «درگیری» ارتباطی با منافع ملت ایران ندارد، امروز دیگر مسئله‌ای است کاملاً واضح و روشن.

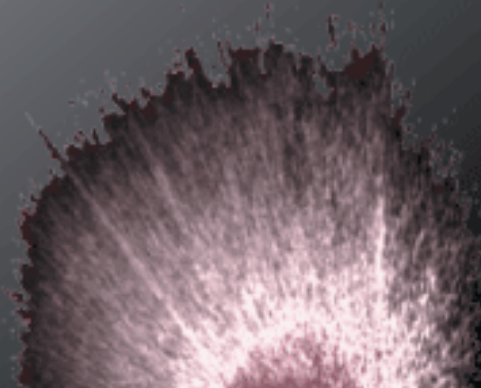
با این وجود با بازگشتی به چند هفته گذشته نگاهی به عملکرد «رهبران ظاهری» جنبش سبز نیز خواهیم داشت. نخست به تظاهرات متعددی اشاره کنیم که میرحسین موسوی و کروبی حامیان آن‌ها معرفی می‌شدند. به عقیده ما دعوت پی‌درپی ایندو جهت برگزاری تظاهرات غیرقانونی در خیابان‌ها و معابر بر خلاف آنچه معمول بود، حرکتی کاملاً ارتجاعی بوده. هدف اصلی این فراخوان فروپاشاندن اعتماد عمومی و سرکوب الهامات جوانانی بود که طی روند «انتخاباتی» به شیوه‌ای که در بالا به آن اشاره داشتیم، پای در مسیر حضوری اجتماعی و شبه‌شهروندانه گذاشته بودند.

حکومت اسلامی زمانیکه به صراحت دریافت، به دلایل بسیار نمی‌تواند با تکیه بر مطالبات طبقه متوسط شهری یک حکومت دینی، از قماش آنچه «امام روشن‌ضمیر» آقای موسوی در نظر داشتند در ایران برقرار کند، با دعوت جوانان به میدان آشوب‌های شهری عملاً زمینه نابودی نطفه‌های سیاسی‌ای را فراهم آورد که طی فرایند «انتخابات» شکل‌گیری آنان عمداً توسط کارگزاران وزارت اطلاعات زیرسبیلی رد شده بود. کور نبودیم و به صراحت دیدیم که بسیاری از همین گروه‌ها و احزاب «مردم دوست» و

اجتماعی در بطن حکومت بود، و قصد آن داشت که تکیه گاه سیاسی خود را بر حمایت طبقه متوسط شهری استوار کند! پر واضح است که طی تبلیغات «پیش‌انتخاباتی»، تا آنجا که صرفاً به «تشویق» خلق الله به شرکت در نمایشات محدود می‌ماند، هر دو جریان حکومتی از هم‌صدائی کامل برخوردار شوند!

و در راستای همین نطفه‌سازی و سازماندهی جریانات توسط وزارت اطلاعات حکومت بود که نهایت امر پس از علنی شدن آنچه «تقلبات» انتخاباتی عنوان شد، شاهد ظهور پدیده‌ای به نام «جنبش سبز» بودیم! جنبشی که به سرعت در سطح جامعه به حرکت درآمد؛ بر نارضایتی عمومی استوار بود، با این وجود اصولاً قادر به دنبال کردن اهداف مشخص سیاسی و اجتماعی نیز نمی‌شد. «باز پس گرفتن رأی!» برای یک جنبش اجتماعی نمی‌تواند هدفی اساسی معرفی شود.

این بی‌هدفی در عمل به این دلیل بود که جنبش کذا فقط نتیجه عملیات گسترده وزارت اطلاعات حکومت اسلامی بوده. عملیاتی که هیچ هدفی جز فرستادن جماعت به حوزه‌های رأی‌گیری نداشت. به همین دلیل، در همان روزها که بسیاری «شخصیت‌ها» و احزاب و گروه‌ها از شرکت فعال در انتخابات برای ما ملت قصه و داستان و حکایت تعریف می‌کردند، به صراحت هر گونه مشارکت در این «انتخابات» را محکوم کردیم. مسلماً اگر تحریم انتخابات به صورتی سازمان یافته دنبال شده بود، و بجای باباشمل‌بازی‌های احزاب توده‌ای‌نما و خلقی‌نما و هیاهوسالاری اوپاش اصلاح‌طلب منابعی که وزارت اطلاعات جهت برگزاری به اصطلاح «آبرومندانة» انتخابات جمکران در اختیار عموم قرار داده بود می‌توانست صرف اهدافی به مراتب والاتر از «مجیزگوئی» برای امثال موسوی و شیخ کروبی شود. البته از آنجا که «فریب‌خوردگی» در صحنه سیاست کشور ایران از دیرباز یکی از مهم‌ترین استندهای «شخصیت‌های» به اصطلاح سیاسی بوده، مسلماً گروهی از همین حضرات «انتخابات پرست» نیز طی چند ماه آینده به جمع دیگر «فریب‌خوردگان» تاریخ سیاست کشور اضافه خواهند شد. ولی این اصل مشکل ملت ایران را حل نمی‌کند، به استنباط ما حمایت گسترده‌ای که اوپاش اصلاح‌طلب و برخی جریانات



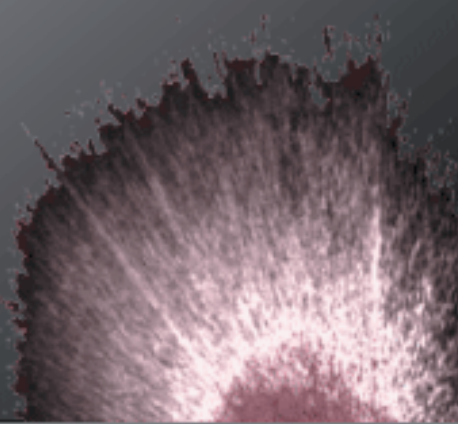
ایران پرست و غیره و ذلک با دیدن این صحنه‌ها چقدر آب به دهان‌شان افتاده بود، و چه به‌به و چه چهی می‌کردند! همانروزها گفتیم و امروز هم بار دیگر تکرار می‌کنیم، هیچ ملتی با آشوب‌های خیابانی نتوانسته به حاکمیت قانون، دموکراسی، احقاق حقوق بشر و دیگر آرمان‌های والا در جامعه بشری دست یابد؛ دستیابی به این اهداف نیازمند حرکت‌هائی سازمان یافته و رهبرانی به معنای واقعی کلمه آگاه از مسائل جهان است؛ پیروی از مشتی اوباش از قماش موسوی و کروب‌ی فقط ملت را در چاهی فرومی‌اندازد که سه دهه پیش توسط روح‌الله خمینی و جیمی کارتر حفر شده.

با این وجود، شاهدیم که عملاً به دلیل «اهمیت» آشوب‌ها در مسیر آنچه امتداد سیاست آمریکا در منطقه می‌باید تلقی شود، هنوز هم پایگاه‌های اطلاع‌رسانی محافل استعماری از این «بحران‌سازی» عمدی در کشور قصه و حکایت و داستان کم به خورد خلق‌الله نمی‌دهند. ولی به طور مثال همین «منابع» اطلاع‌رسانی هیچ عنایتی به این مسئله ندارند که اگر گروهی را به دلیل شرکت در تظاهرات غیرقانونی به قتل رسانده‌اند، و یا آنطور که شایع شده در زندان‌ها تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار داده‌اند، چگونه موسوی، کروب‌ی و دیگر دم‌کلفت‌های این به اصطلاح «جنبش» که رأساً مردم را به آشوب خیابانی دعوت می‌کردند، نه بازداشت شده و نه تحت نظر قرار گرفته‌اند؟ بله، این سؤال «جالب» را حتماً می‌باید از آقای محسنی‌اژه‌ای، وزیر اخراجی وزارت اطلاعات حکومت اسلامی بپرسیم. به هر تقدیر دنباله این سرکوب فراگیر در داخل مرزها، اینک که زمینه قدرت‌گیری نظامیان و امنیتی‌ها را کاملاً در داخل فراهم آورد، تحت نظارت سازمان سیا در خارج از کشور نیز در راستای توجیه عوامل حکومت اسلامی پای در فعالیت‌هائی فرامرزی گذاشته!

«فیلسوف سبز»، نوآم چامسکی را دیدیم که در ۸۰ سالگی همچون «امام روشن‌ضمیرش» «جام زهرمار» سر کشید، و زیر درخت‌های پیاده‌روی سازمان ملل به دیدار پاسدار اکبر عزیزتر از جان‌ش شتافت. شاید بهتر باشد به همین بسنده کنیم، ولی نمی‌توان این اصل را نادیده گرفت که ایشان با حمایت علنی از مشتی اوباش، آشوب‌طلب و ماجراجو که تحت نظارت مستقیم ساواک پای به میدان غوغاسالاری گذاشته بودند، در عمل همه آنچه طی ۵۰ سال ساخته بودند از بین بردند. شناسائی کردن مشتی اوباش حرفه‌ای با «ملت ایران»، آنهم از زبان کسی که خود را فیلسوف می‌خواند فقط حکم تف سر بالا خواهد داشت. آقای چامسکی اگر عنایتی می‌داشتند به صراحت درمی‌یافتند که ملت ایران نماینده‌ای به نام «اکبر گنجی» حضور ایشان ارسال نداشته. در واقع، آنکه برای این پاسدار از سلول «فرضی» در زندان اوین پاسپورت و ویزا و اجازه اقامت و پول و محل زندگی و ... فراهم آورد، و «تحفه کذا» را سوار بر هواپیما به خدمت ایشان در «ام.آی.تی» فرستاد، نامش هر چه باشد، و هر که باشد مسلماً «ملت ایران» نیست. برای دریافت این «خلاصه» کسی نیازمند سواد و دانش قابل‌ملاحظه‌ای نخواهد بود؛ فقط می‌ماند یک اصل کلی که گویا آقای چامسکی تا به حال در مورد آن موضع‌گیری واقعی نکرده بودند: وجود یا عدم وجود «حسن‌نیت»! خوشوقت‌ایم که با سر کشیدن «جام‌زهرمار»، آورام نوآم چامسکی هم نبود حسن‌نیت خود را در مورد ملت ایران و الهامات آزادیخواهانه ما مردم به صراحت نشان داد. آنان که چشم بینا دارند، با نیم‌نگاهی به رفتار امثال چامسکی خواهند دید که عمق فاجعه و باج‌گیری از ملت‌ها و چپاول کشورها تا به کجا می‌رود!

با تکیه بر دلایلی که در بالا آوردیم، ما با تمامی هیاهوهائی که در داخل و خارج، پس از «انتخابات» جمکران به راه افتاد، به شدت مخالفت کردیم؛ این مخالفت هنوز هم به قوت خود باقی است. امروز برخی تحلیل‌گران در مسیر انحراف افکار عمومی ایرانیان، بجای بررسی واقعی «چراهائی» که منجر به آنچه اینان «جنبش عظیم» جوانان معرفی می‌کنند شده، پای برهنه میدان بحث را در می‌نوردند، و بدون بررسی تبعات مخربی که تهییج بی‌رویه عمومی می‌تواند در یک کشور به همراه آورد، از آشوبی حمایت می‌کنند که در پس آن به صراحت دست‌های کثیف سازمان‌های اطلاعاتی داخلی و خارجی را می‌توان بازشناخت.

از این اصل نمی‌توان عدول کرد که حکومت اسلامی یک دستگاه وابسته است، در نتیجه جای شک و شبهه باقی نمی‌ماند، آنان که امروز از میوه تلاش‌های «انتخاباتی» توسط این دستگاه قصد بهره‌برداری دارند به تبع اولی خود می‌باید از جمله نوکران اجنبی باشند. هیاهوهای «پسالانتخاباتی»، چه در داخل و چه در خارج از هر نوع «اصالت» عملی و سیاسی میرا است! و اگر ایرانیان قصد آن دارند که از حاکمیت قانون در جامعه حمایت کنند، مسلماً مسیری که می‌باید پیمود درست مخالف آن است که امروز به ما مردم می‌نمایاند.



با نیم‌نگاهی به مسائل داخلی ایران در پرتو آنچه «انتخابات» اخیر عنوان می‌شود، مطلب امروز را به پایان می‌بریم. بر خلاف سخنگویان برخی جناح‌های «چپ‌نما»، ما به هیچ عنوان فکر نمی‌کنیم که انتصاب فردی به نام «رحیم‌مشائی» به معاونت اول احمدی‌نژاد مسئله‌ای جهت بازی دادن افکار عمومی و انحراف مردم از «کودتا» بوده. اصولاً دولت احمدی‌نژاد از نخستین روزهایی که به قدرت دست یافت پای در میدان «بازی دادن» افکار عمومی نگذاشته. این دولت آنچه قرار است انجام دهد، با تقلب، یا بی‌تقلب، با هیاهو یا بی‌هیاهو صورت می‌دهد؛ حمایت‌های قدرتمندی نیز از این مسیر سیاسی صورت می‌گیرد. با این وجود معتقدیم که امثال «رحیم‌مشائی» در این میان به هیچ عنوان اهمیتی ندارند. سیاستی که تلاش داشت وی را به عنوان معاون اول احمدی‌نژاد مطرح کند، به دلیل اظهارات گذشته وی پیام مشخصی نیز همزمان از نظر سیاسی به جامعه ارائه می‌داد. امروز با حذف «رحیم‌مشائی»، این برداشت که سیاست‌کذا نیز می‌باید تغییر مسیر دهد، به هیچ عنوان قابل قبول نیست. این «طرح» مسلماً با تکیه بر افراد دیگری نیز قابل اجراست، و نیازی به حضور شخص رحیم‌مشائی در میان نخواهد بود.

حال بهتر است نگاهی به «طرح» کذا داشته باشیم. برای اجتناب از اطالۀ کلام در همین مرحله عنوان کنیم که روز ۲۲ بهمن ۵۷ یک شبکه کودتائی قدرت سیاسی را در ایران به دست گرفت. هدف اصلی این شبکه برقراری سیاستی در منطقه بود که آنرا به کرات «سیاست انسداد» خوانده‌ایم. این سیاست اجازه می‌داد که ایالات متحد همزمان هم در افغانستان برای مبارزه با ارتش سرخ آشوب په پا کند، و هم دست اسرائیل را جهت تعرض بر علیه سوریه، لبنان و خصوصاً عراق باز گذارد. یادمان نرفته که پروژه‌های راکتور هسته‌ای عراق را طی همین دوره اسرائیل بمباران کرد و بکلی از میان برد. در حالیکه اسرائیل بر علیه پروژه‌هائی مشابه در بوشهر دست به هیچ عملیاتی نذا!

به هر تقدیر این سیاست «کلان منطقه‌ای» امروز سی سال از حاکمیت‌اش بر خاورمیانه و آسیای مرکزی می‌گذرد، و طی این دوره جنگ‌ها و درگیری‌ها، تغییرات و «انقلابات» و غیره فقط در ارتباطی اندام‌وار با همین سیاست «مادر» صورت گرفته. ایالات متحد در چارچوب سازش‌های «جنگ سرد»، از دوره کارتر در ارتباطی بطنی و عمیق با سیاست‌های اتحاد شوروی سابق «انسداد» را

به گونه‌ای که شاهدیم بر منطقه حاکم نگاه داشته. ولی امروز این سیاست دیگر به روزهای آخر خود نزدیک می‌شود، و بی‌دلیل نیست که همزمان هیاهوئی سراسری در جهان تحت عنوان حمایت از «آراء مردم ایران» به راه می‌افتد! و در جوف آن در خفا بعضی‌ها سر «رحیم‌مشائی» را که خواستار سوار شدن بر «موج جدید» بود، در تهران زیر آب می‌کنند! ولی آمریکا نمی‌تواند با این «موج» که اهرم‌های تعیین‌کننده آن از مسکو اعمال می‌شود، مخالفت جدی صورت دهد. دیر یا زود واشنگتن ناچار است که مرگ «سیاست انسداد» را در عمل بپذیرد و پای در دوره جدیدی از روابط «شرق و غرب» بگذارد. «مقاومت‌هائی» از قماش «هیاهوی سبزی» در ایران که فقط جهت حفظ قشر کودتای ۲۲ بهمن بر اریکه قدرت به راه افتاد، همانطور که دیدیم نه تنها به بی‌آبروئی مطلق حکومت دست‌نشانده آمریکا در ایران کشید، که مهره‌های اصلی کودتای ۲۲ بهمن، یعنی وزارت اطلاعات و ارشاد را نیز از دست داد.

در همین مقطع توصیه ما به هم‌میهنان عزیز، خصوصاً وابستگان به جریان‌ات سیاسی این است که سعی در بهره‌برداری همه جانبه از تغییراتی داشته باشند که طی ماه‌های آینده فضای سیاست کشور را چه بخواهیم و چه نخواهیم اشغال خواهد کرد. این تغییرات مسلماً در چارچوب اوباش‌بازی‌های «جنگ سرد» و فروپاشی‌های یک‌شبه معمول و کودتاهای رنگین و سپیدوسپاه صورت نخواهد گرفت. و به همین دلیل نیز هر گونه «شبه‌سازی» میان تحولات امروز را با غائله ۲۲ بهمن بکلی مردود می‌دانیم. همانطور که بارها عنوان کرده‌ایم، تغییرات برق‌آسا در گذشته فقط به دلیل سازش «مقطعی» میان مسکو و واشنگتن عملی می‌شد. به طور مثال، هیچ تحلیل‌گر صاحب‌نظری نمی‌تواند این فرض را «مطرح» کند که در اوج «جنگ سرد»، در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در گستره‌ای بیش از یک هزار کیلومتر از مرزهای اتحادشوروی سابق، و بدون موافقت اصولی مسکو، آمریکا می‌توانست با شعبان جعفری و چند افسر اطلاعاتی «کودتا» به راه بیاندازد! این اصل در مورد «انقلاب» اسلامی نیز به همین قوت صادق است.

در کمال تأسف فضا‌ئی که طی سال‌ها تحت تأثیر «اطلاعات نادرست» در کشور ایران درست شده، فقط نابودی علم تاریخ، و یا فروپاشی دانشگاه‌ها و مراکز تحقیق را به دنبال نیاورده، این مجموعه «اطلاعات غلط» امروز گریبان‌گیر تحلیل‌گرانی شده که عمری را دانسته یا ندانسته در جهت توجیه سیاست‌های کلیدی غرب در ایران گذرانده‌اند. ولی همانطور که باز هم پیشتر عنوان کردیم این «دوره» دیگر از تاریخ کشور خارج شده است. می‌باید با نگرشی وسیع‌تر، ملی‌تر، و خارج از حیطه حمایت سفارتخانه‌ها، با مسائل کشور برخورد کرد. آنان که این واقعیت را امروز درمی‌یابند، مسلماً راه به فردای ایران خواهند داشت؛ و آنان که چشم بر این امر ببندند، در سیاست فردا هیچ جایی برای شان وجود ندارد.

